

ولایت مطلقه فقیه؛ مسأله‌ای کلامی یا فقهی؟



علی کربلائی پازوکی

مسأله امامت و ولایت سیاسی بعد از پیامبر (ص) یکی از موضوعات بحث برانگیز و محور اصلی نزاع دو مذهب شیعه و سنی بوده است: اهل سنت معتقدند که نصوص دینی از امر حکومت بعد از نبی اکرم (ص) ساکت است و سخن روشنی درباره نظام حکومتی و شرایط والی مسلمین و کیفیت انتخاب او بیان ننموده، از این رو آنان در تعیین نظام سیاسی مسلمین بعد از رسول الله (ص) به دنبال تئوری انتخاب رفته و «نظام خلافت» را برای اداره جامعه اسلامی برگزیدند.

غزالی امامت را از امور مهم و از مباحث علم کلام نمی داند بلکه آن را فرعی از فروع فقهی می داند، وی در این مورد می گوید:

«النظر فی الامامة لیس من المهمات ولیس ایضا من فن المعقولات، بل من الفقیهات»^۱

ولی شیعیان در زمینه جانشینی بعد از پیامبر (ص) تئوری انتصاب را پذیرفته اند از این رو شهرستانی از علمای اهل سنت، شیعه را چنین تعریف می کند:

«الشيعة هم الذين شايعوا عليا على الخصوص و قالوا بامامته
و خلافته نصا و وصية اما جليا و اما خفيا و اعتقدوا أن امامته لا
تخرج من اولاده ...»^۲

شیعه به کسانی گفته می شود که به طور خاص از علی (ع)
پیروی می کنند و قائلند بر امامت او نص قرآن و وصیت پیامبر
به صورت آشکار یا پنهان وارد شده است و بر این اعتقادند که
امامت از فرزندان علی (ع) خارج نمی شود.

در نزد شیعه مسأله ولایت سیاسی که شأنی از شؤون امامت است، فرعی
از فروع فقهی نیست بلکه مسأله ای کلامی و درآمیخته با ایمان است و عدم
اعتقاد به ولایت سیاسی امامان معصوم (ع) به منزله انکار بخشی از دین و نقصان
ایمان قلمداد می شود.

البته باید توجه داشت ولایتی که در کلام، بررسی و اثبات می شود، از نظر
لوازم و مولی علیهم با ولایتی که در فقه مطرح است فرق می کند. بعضی بین
ولایت شرعی فقیه (در موارد خاص و محدود) و ولایت شرعی سیاسی فقیه در
اداره جامعه اسلامی فرق قائل نشده اند و لوازم ولایت شرعی به معنای اخص
را در ولایت سیاسی نیز جاری دانسته اند؛ به عنوان نمونه بیان داشته اند:

«ولایت فقیه یعنی ولایت بر محجوران، بعداً اعتراض
کرده اند که امت اسلامی رشید است نه محجور، بنابراین بر
آنان نمی توان ولایت داشت.»^۳

به نظر می رسد اینان بین ولایت شرعی فقیه به معنای اخص آن با ولایت
شرعی سیاسی فقیه تفاوتی قائل نشده اند در حالی که جایگاه ولایت شرعی فقیه
در فقه و از فروع فقهی است یعنی شارع مقدس، تصدی و قیام به شؤون افرادی
که ناتوان از تصدی امور خودشان هستند (مانند سرپرستی اموال بی صاحب یا



غیب و قصر و سفیهان و دیوانگان در صورت نداشتن ولی خاص) را به فقیه جامع شرایط واگذار کرده است. اما ولایت سیاسی فقیه، ولایت بر امت اسلامی رشید و فرزانه است، که جایگاه اصلی آن در علم کلام می‌باشد. اصولاً بین این دو نوع ولایت فقیه - چه از نظر افرادی که بر آنها اعمال ولایت می‌شود و چه از نظر محدوده و مواردی که ولایت سیاسی شامل آن می‌شود - تفاوت اساسی وجود دارد.

دیدگاه شیعیان در مورد ولایت سیاسی امامان(ع) روشن است، اما سؤال این است که: آیا در عصر غیبت، ولایت فقیه نیز مانند ولایت سیاسی و امامت معصومان(ع) مسأله‌ای کلامی است یا فرعی از فروع فقهی؟ این قسمت از نوشتار به این امر و شبهات در مورد آن اختصاص دارد.

با توجه به نظریه مشهور که تمایز علوم، به تمایز موضوعات آنها می‌باشد و تمایز اهداف و غایات را به تمایز موضوعات می‌دانند، در وهله نخست شایسته است، با تعریف علم کلام و فقه و بیان تفاوت مسأله کلامی از فقهی، معیار کلامی بودن یک مسأله از فقهی بودن آن را بازشناخت تا مشخص گردد که مسأله ولایت فقیه موضوع و مصداق کدام یک از این دو علم است؛ در ادامه، ثمره کلامی یا فقهی بودن مسأله ولایت فقیه نیز آشکار می‌شود.

۱. قاضی عضدالدین ایجی در تعریف علم کلام می‌نویسد:

«هو علم تقدر معه علی اثبات العقاید الدینیة بایراد الحجج

ودفع الشبهة»^۴

کلام، علمی است که با آن، قادر می‌شویم بر اثبات عقاید

دینی و دفع شبهات آن استدلال کنیم.

۲. محقق لاهیجی هم گفته است:



تعریف

علم کلام

«صناعة نظرية يقتدر بها على اثبات العقائد الدينية»^۵

کلام، فنی نظری است که با آن قادر بر اثبات عقائد دینی می شویم.

۳. بعضی از دانشمندان معاصر، این تعریف را در مورد علم کلام آورده اند:

«علمی است که درباره خداوند سبحان و اوصاف و افعال الهی بحث می نماید.»^۶

۴. بعضی از اساتید، علم کلام را این گونه تعریف کرده اند:

«علم باحث عن الله تعالى وصفاته الذاتية والفعليه»^۷

«کلام علمی است که درباره خداوند سبحان و اسماء و صفات ذات و فعل او سخن می گوید.»

موضوع همان گونه که از دو تعریف اخیر مشخص می شود، موضوع علم کلام، ذات علم کلام باری تعالی و صفات و افعال الهی می باشد. از باب نمونه در علم کلام بحث می شود، آیا ارسال رسولان بر خداوند واجب است؟ آیا فعل قبیح از خداوند صادر می شود؟ آیا بر خداوند واجب است بعد از پیامبر، امامان و رهبرانی را تعیین کند.

تعریف در تعریف علم فقه گفته اند:

۱. «الفقه لغة: الفهم واصطلاحاً: العلم بالاحكام الشرعية

العملية المكتسب من ادلتها التفصيلية»^۸

فقه از نظر لغوی به معنای فهم است و از نظر اصطلاح، علم به احکام شرعی عملی است که از دلیلهای تفصیلی آن به دست می آید.



۲. «الفقه فی الاصطلاح هو العلم بالاحکام الشرعیة الفرعیة

او تحصیل الوظائف العملیة عن ادلة التفصیلیة»^۹

۳. برخی از اندیشمندان معاصر در مورد تعریف فقه گفته‌اند:

«علم فقه، علمی است که عهده‌دار کاوش درباره‌ی فعل مکلف

می‌باشد.»^{۱۰}

استاد شهید مرتضی مطهری در مورد علم فقه فرموده‌اند:

«در اصطلاح قرآن و سنت «فقه» علم وسیع و عمیق به معارف

و دستورهای اسلامی است و اختصاص به قسمت خاص

ندارد. ولی تدریجاً در اصطلاح علما این کلمه اختصاص

یافت به «فقه الاحکام»؛ توضیح این که: علمای اسلام تعالیم

اسلامی را منقسم کرده‌اند به سه قسمت:

الف. معارف و اعتقادات: اموری که هدف از آنها شناخت و

ایمان و اعتقاد است... مانند مسائل مربوط به مبدأ و معاد و

نبوت و وحی و ملائکه و امامت.

ب. اخلاق و امور تربیتی: اموری که هدف از آنها این است که

انسان از نظر خصلت‌های روحی چگونه باشد و چگونه نباشد.

ج. احکام و مسائل علمی: اموری که هدف از آنها این است که

انسان در خارج، عمل خاصی انجام دهد یا عملی که انجام می‌دهد

چگونه باشد و به عبارت دیگر «قوانین و مقررات موضوعه»^{۱۱}

موضوع با توجه به تعاریف بالا موضوع علم فقه بیان وظایف و تکالیف و باید و

علم فقه نیاید‌های افعال مکلفین است، زیرا هر عملی را که مکلفین انجام می‌دهند

دارای حکمی از احکام الهی است و فقیه تلاش می‌کند از طریق منابع و مبانی



که در اختیار دارد، آن حکم را کشف نماید؛ مثلاً چه افعالی واجب و چه افعالی حرام است و چه افعالی جایز و غیر جایزند.

معیار کلامی یا فقهی بودن یک مسأله از آنچه در تمایز مسائل فقهی و کلامی بیان شد، معیار و ملاک داخل بودن یک موضوع در مسائل علم کلام و فقه معلوم گردید و آن معیار و ملاک این است که هر مسأله‌ای که موضوع آن مربوط به فعل و ذات خداوند باشد از مسائل علم کلام خواهد بود و هر مسأله‌ای که موضوع آن فعل مکلف به لحاظ اتصاف آن به یکی از احکام پنج‌گانه تکلیفی باشد مربوط به علم فقه است.

گفتنی است به دلیل گسترش علوم اسلامی و به منظور سهولت در مطالعه، مرزهایی برای آنها تعریف و برای هر کدام موضوع جداگانه‌ای بیان کرده‌اند، هر چند به دلیل درهم تنیدگی علوم انسانی و اسلامی و تفکیک آنها از یکدیگر و تعیین موضوع مشخص برای هر کدام به آسانی ممکن نیست.

بر این اساس گاهی یک موضوع از دو جهت می‌تواند در دو علم بررسی شود؛ برای نمونه: بحث ضرورت بعثت انبیا و وجوب ارسال رسولان اگر از این جهت بررسی شود که بر خداوند واجب است برای راهنمایی بشر پیامبران را مبعوث نماید، بحثی کلامی است، زیرا موضوع آن در ارتباط با فعل خداوند است.

علامه حلی می‌فرماید:

«هی (البعثة) واجبة لاشتمالها علی اللطف فی تکالیف

العقلیه»^{۱۲}

لطف صفت فعل خداوند است.

اما اگر گفته شود، بر پیامبران واجب است، در هدایت انسانها کوتاهی نمایند و مسیر سعادت و رستگاری را به انسانها نشان دهند و یا بر انسانها



واجب است، از انبیا پیروی نمایند و به دعوت آنها لبیک بگویند، موضوع آن فعل آدمیان و باید و نبایدهای مربوط به آن است، از این رو مسأله جنبه فقهی پیدا خواهد کرد.

دو نکته:

۱. گاهی ادعا می‌شود ویژگی مسأله کلامی به عقلی بودن آن است و مسأله فقهی مسأله‌ای است که از طریق ادله نقلی و بدون استمداد از دلیل عقلی به اثبات می‌رسد. این معیار برای تمایز مسأله فقهی، ملاک تمامی نیست، زیرا: ممکن است در اثبات مسأله فقهی از دلیلی عقلی استفاده شود؛ مثلاً وجوب اطاعت از خداوند که مسأله‌ای فقهی است، دلیل آن حکم عقل است، عقل در حکم خود استقلال دارد و بدون دخالت هیچ دلیل نقلی این حکم را می‌یابد و یا مثلاً بطلان نماز در مکان غضبی، زیرا هیچ دلیل نقلی بر این مسأله وجود ندارد. تنها دلیل نقلی‌ای که در این باره هست، دلیلی است که دلالت بر حرمت غضب می‌کند نه بر بطلان نماز در مکان غضبی، لذا فتوا بر بطلان آن دائر مدار حکم به عدم امکان اجتماع امر و نهی و تقدم جانب نهی است؛ یعنی کسانی که قائل به اجتماع امر و نهی نبوده و جانب نهی را مقدم می‌دارند فتوا به بطلان نماز در مکان غضبی می‌دهند. پس منشأ این حکم فقهی همان قاعده صرفاً عقلی است، با آن که عقلی بودن برهان در این مورد موجب الحاق مسأله به مسائل کلامی نمی‌باشد.

همچنین در اثبات بعضی از مسائل کلامی گاهی از ادله نقلی قرآن و روایات استفاده می‌شود؛ مثلاً دلیل عقلی ضرورت بعثت انبیا برای هدایت بشر را درک می‌کنند، اما بعضی از صفات پیامبران با استفاده از دلیل نقلی ثابت می‌شود، معاد بحثی کلامی است اما برخی تفصیلات آن به کمک ادله نقلی قابل شناخت است.



شایان ذکر است چون شأن علم کلام دفاع از عقاید دینی و پاسخ گویی به شبهات می باشد و استناد به ادله عقلی برای مخالفین مؤثرتر و قابل قبول تر است، لذا در علم کلام بیشتر از ادله عقلی استفاده می شود.^{۱۳} همان گونه که چون وظیفه علم فقه بیان تکالیف و وظایف مکلفین در برابر شارع مقدس است در آن بیشتر از ادله نقلی استفاده می شود.

۲. از بیان مطالب قبل روشن شد که تمایز علوم به تمایز موضوعات آنها است همچنین معلوم گردید که عقلی بودن دلیل یک مسأله، نشانه کلامی بودن آن نیست؛ همان گونه که نقلی بودن دلیل یک مسأله، آن را فقهی نمی کند. در این قسمت یادآور می شویم که صرف ذکر یک مسأله در کتاب های فقهی و یا کلامی آن را فقهی و یا کلامی نمی کند، چه بسا مسأله ای در کتابهای فقهی و یا کلامی بر سیل استطراد وارد شود. از جمله این مسائل بحث ولایت فقیه را می توان نام برد، شیخ انصاری هنگام طرح مسأله ولایت فقیه در کتاب مکاسب می فرماید:

«مسأله: من جمله اولیاء التصرف فی مال من لایستقل
بالتصرف فی ماله الحاکم والمراد منه الفقیه الجامع شرایط
الفتوی وقد رأیناهنا ذکر مناصب الفقیه امثالاً لامر اکثر حضار
المجلس المذاکره»^{۱۴}

امام خمینی (ره) نیز بعد از بیان ولایت پدر و جد در مال طفل می نویسد:

«مسأله: ومن جمله اولیاء التصرف فی مال من لایستقل
بالتصرف فی ماله الحاکم وهو الفقیه الجامع شرایط الفتوی
ولابأس بالتعرض لولاية الفقیه مطلقاً بوجه اجمال»^{۱۵}

بعضی از فقهای معاصر نیز در این مورد می نویسند:

«لما وصل البحث فی کتاب البیع الی هنا (اولیاء عقد البیع)



طلب منی کثیر من الاخوة التکلم فی مسألة ولاية الفقيه ...
فاجبت دعوتهم لكون المسألة مما تعم بها البلوی لاسیما
اليوم...»^{۱۶}

با دقت در کلام این بزرگان معلوم می‌گردد که آنان به تقاضای حضار
درس این بحث را مطرح کرده‌اند.

قبل از شیخ انصاری نیز فقها، در ابواب مختلف فقه، زمانی که بحث
ولایت شرعی در اموال غیب و قصر و یا تصرف در اموال و شؤون محجورین یا
بحث وقف و وصیت و به طور کلی امور حسبی را مطرح نموده‌اند، در صورت
فقدان ولی شرعی مباشر مانند پدر، جدپدری و ناظر وقف و موصی الیه، فقیه
عادل را مجاز به تصرف می‌دانند. بعضی از فقیهان این جواز تصرف را ناشی از
«ولایت فقیه» می‌دانند^{۱۷} و برخی دیگر، فقیهان را حتی در امور حسبی فاقد
ولایت شرعی دانسته تنها به عنوان قدر متیقن آنان را مجاز به تصرف
می‌دانند.^{۱۸}

با توجه به مطالب قبل، معلوم گردید تنها ذکر ولایت فقیه در کتاب‌های
فقهی آن را از مسائل علم فقه قرار نمی‌دهد، همان‌گونه که ذکر مسأله امامت در
کتابهای کلامی اهل سنت دلیل بر کلامی بودن آن در نزد آنان نیست. در این
مورد قاضی ایجی می‌گوید:

«هی عندنا من الفروع وانما ذکرناها فی علم الکلام تأسیاً عن
قبلنا»^{۱۹}

برخلاف این نظریه، بعضی بر این باورند که فقها مسأله ولایت فقیه را جزء
مسائل فقهی می‌دانند و در این مورد گفته‌اند:

فقها با طرح بحث ولایت فقیه در آثار فقهی خود از اواسط قرن سیزدهم
هجری، مسأله ولایت فقیه بر مردم را از مسائل فقهی به شمار آورده‌اند.^{۲۰}



در این قسمت به بررسی ولایت فقیه در دو علم کلام و فقه می پردازیم:

بعد کلامی
ولایت فقیه

در کلام شیعه، ولایت، شأنی از شؤون امامت است. بر این اساس، ولایت مسأله ای اعتقادی و کلامی است نه عملی و فقهی، بلکه ولایت از اصول مذهب است نه از فروع اعتقادی.^{۲۱} گفتنی است که مصداق ولایت به این معنا منحصر در معصومین است.

در فرهنگ عمومی شیعه، امامت ادامه نبوت و ولایت فقیه، ادامه امامت است. از این رو علمای شیعه با صرف نظر از اختلاف دیدگاه هایی که در سعه و ضیق دایره ولایت فقیه قائل هستند، بر خورداری ولایت و نیابت از امام (ع) را برای فقهای جامع الشرایط به عنوان یک اصل پذیرفته، و از آنان به نایبان امام عصر (عج) تعبیر می کنند. فقط در قرن اخیر آن هم از طرف تعداد قلیلی از علما، تصدی فقیه بر مبنای قدر متقین در امور حسبی و یا وسیع تر از آن تحلیل شده است.^{۲۲}

اگر مسأله ولایت سیاسی فقیه را در امتداد ولایت معصومان بدانیم و از زاویه ای به آن نگاه کنیم که در مسأله امامت مطرح می گردد. سؤال را این گونه مطرح می کنیم: آیا بر خداوند واجب است که در عصر طولانی غیبت، امت را به حال خود رها نکند و رهبرانی را برای آنان تعیین نماید؟ (هرچند با ذکر اوصاف و مشخصات) در این صورت مسأله ولایت فقیه در قلمرو فعل الهی قرار می گیرد و در زمره مباحث کلامی می شود.^{۲۳}

یکی از اندیشمندان معاصر در توضیح این مطالب می گوید:

بحث کلامی در مورد ولایت فقیه این است که آیا ذات اقدس اله که عالم به همه ذرات عالم است: «لا یعزب عنه مثقال ذره»^{۲۴} و می داند اولیای معصومش زمان محدودی حضور و ظهور دارند و خاتم اولیائش مدت مدیدی غیبت



البته باید توجه داشت ولایتی که در کلام، بررسی و اثبات می‌شود، از نظر لوازم و مولی‌علیهیم با ولایتی که در فقه مطرح است فرق می‌کند. بعضی بین ولایت شرعی فقیه (در موارد خاص و محدود) و ولایت شرعی سیاسی فقیه در اداره جامعه اسلامی فرق قائل نشده‌اند و لوازم ولایت شرعی به معنای اخص را در ولایت سیاسی نیز جاری دانسته‌اند.

می‌کند، آیا برای زمان غیبت دستوری داده است، یا این که امت را به حال خود رها کرده است؟ اگر دستوری داده است، آیا آن دستور نصب فقیه جامع شرایط رهبری و لزوم مراجعه مردم به چنین رهبر منصوبی است یا نه؟^{۲۵} خلاصه از بعد کلامی، ولایت فقیه با مسأله امامت گره خورده است و همان ادله‌ای که در آن جا مطرح است، در مورد مسأله ولایت فقیه نیز قابل استدلال است؛ مثلاً استدلال سید مرتضی در مورد قاعده لطف در مورد مسأله ولایت فقیه نیز صادق است، که می‌گوید:

«عقیده صحیح - که ما بر آن اتفاق نظر داریم - این است که نبودن لطف درست همانند نداشتن قدرت و وسیله عمل است و تکلیف کردن با فرض عدم لطف درباره کسی که دارای لطف است قبیح و نادرست است و قبیح آن واضح و معلوم است. درست مانند این که با فرض عدم قدرت و وسیله عمل و با وجود مانع، کسی را به کاری مکلف نمایند.»^{۲۶}

تذکر: لطف اصلی و واقعی زمانی است که ریاست جامعه اسلامی در اختیار امام معصوم باشد ولی در عصر غیبت که دست ما از دامن عصمت کوتاه است، همان ادله‌ای که ضرورت وجود امام معصوم را واجب می‌کند، ضرورت تعیین شبیه‌ترین فرد به امام معصوم را نیز در رهبری جامعه اسلامی

هر چند با وصف - ایجاب می کند و این تعیین نیز خود مصداقی از لطف است . البته همان گونه که ولایت فقیه ادامه امامت است ، لطف در مورد او نیز ادامه لطف وجود امام معصوم است . ولی در درجه پایین تر که از آن به لطف تبعی می توان تعبیر کرد .

راههای اثبات از همان راه و روشی که متکلمین و حکمای اسلامی ضرورت بعثت انبیا و **کلامی بودن** وجود امامان را برای رهبری دینی و سیاسی جامعه اسلامی اثبات نموده اند ما **ولایت فقیه** نیز از همان روش بر ضرورت ولایت فقها در عصر غیبت در یک جامعه دینی استدلال می کنیم .

دلیل اول . قاعده لطف^{۲۷} : خداوند از سر لطف در درون انسان ها عقل را به ودیعه نهاده است و در بیرون ، برگزیدگانی را فرستاد تا بر دعوت عقل تأکید و با راهبری بشر راه سعادت دنیا و آخرت را به او بنمایند . هم او در ادامه رسالت انبیا امامان را برای سرپرستی جامعه اسلامی و تفسیر معصومانه از دین تعیین نمود . در این مورد علامه حلی (ره) می فرمایند :

«امامت عبارت است از ریاست عامه در امر دین و دنیا ... به دلیل عقل ، نصب آن از جانب خدا واجب است ، زیرا لطف است ، چون ما قطع داریم به این که اگر بر مردم رئیسی باشد که ایشان را راهنمایی کند و مردم فرمانبردار او باشند و داد مظلوم را از ظالم بخواهد و ظالم را از ظلم و ستم کردن باز دارد البته نزدیک تر به صلاح و دورتر از فساد خواهند بود و در سابق ذکر شد که لطف واجب است پس وجود امام (ع) بعد از پیامبر ثابت می شود .»^{۲۸}

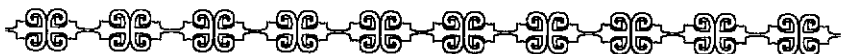


سید مرتضی در مورد این که از باب لطف تعیین حاکم لازم است و اختصاص به زمان خاصی ندارد، می‌گوید:

«... والذی یوجبه وتقتضیه العقل الریاسة المطلقة... والذی یدل علی ما ادعیناه ان کل عاقل عرف العادة وخالط الناس یدل علی ما ادعیناه ان وجود رئیس المهیّب النافذ الامر السدیر التذبییر یرتفع عنده التظالم والتقسام والتباغی... وان فقد من هذه صفته یقع عنده کل ما اشرنا الیه من الفساد او یكون الناس الی وقوعه اقرب فالریاسة علی ما بیناه لطف فی فعل الواجب والامتناع عن القبیح فیجب ان لا یخلى الله تعالی المکلّفین منها ودلیل وجوب اللطاف یتناولها...»^{۲۹}

از سخن سید مرتضی نکته‌های زیر قابل استفاده است:

۱. تصور حکومت موجب تصدیق به ضرورت آن است (عقل، ضرورت وجود حکومت را در هر زمانی درک می‌کند). آن هم به نحو ریاست عامه.
۲. علت این تصدیق آن است که هرکس رفتار مردم را بشناسد و با آنها معاشرت داشته باشد می‌داند که وجود رئیس و حاکم با مهابت و با نفوذ و قوی و خوش فکر، سبب از بین رفتن ظلم و تهاجم و بیدادگری می‌شود.
۳. چنان چه حاکم جامعه، واجد صفات یاد شده نباشد (یا اصلاً جامعه حاکمی نداشته باشد) فساد گسترش می‌یابد و دست کم دسترسی مردم به فساد و گناه افزایش می‌یابد.
۴. ریاست و تعیین حاکم برای جامعه لطفی است که بندگان را به انجام واجبات و دوری از بدیها کمک می‌کند.
۵. نتیجه آن که خداوند متعال باید جامعه را از وجود چنین حاکم و رهبر جامع شرایطی خالی نگذارد، به عبارت دیگر، تعیین رهبر و معرفی او از



افعال واجب الهی است و دلیل لطف، چنین چیزی را اقتضا دارد.

خلاصه: بدیهی است فلسفه‌ها و فایده‌هایی که در کلام شیخ طوسی^{۳۰} و سید مرتضی و علامه حلی^{۳۱} برای ضرورت وجود امام و حاکم ذکر شد و در آنها به قاعده لطف تمسک شد، زمانی مصداق لطف واقعی و کامل است که رهبری چنین جامعه‌ای در اختیار حاکم معصوم باشد تا مصالح امت در اعلی درجه ممکن تأمین شود، در صورت نبود چنین حاکمی بر اساس قاعده عقلی تنزل تدریجی، مصداق لطف، حاکمی است که از هر جهت شبیه به معصوم باشد: از نظر علم، اعلم باشد، از نظر عدالت در درجه بالا (تالی تلو معصوم) قرار داشته باشد، و صاحب کفایت نیز باشد. مصداق چنین حاکمی در عصر غیبت ولی فقیه جامع شرایط است بنابراین، تعیین و معرفی او از باب لطف الهی ضروری می‌باشد.

با توجه به مطالب قبل، برهان لطف بر ضرورت تعیین ولی فقیه در عصر غیبت را به صورت زیر می‌توان بیان کرد:

۱. وجود حکومت صالح و امام عادل در رشد مادی و معنوی جامعه و از بین بردن عوامل گمراهی انسان نقش تعیین کننده دارد و در نهایت، موجب نزدیکی بندگان به طاعت خدا و دوری از معصیت او می‌شود. این امر یک حقیقت مسلم و غیر قابل انکار است که تاریخ، گواه صدقی بر آن است.
۲. هر امری که سبب تقرب بندگان به خدا شود و آنان را از معصیت خدا دور کند انجام آن بر خداوند واجب است. خصوصاً امر مهم و اساسی مانند رهبری جامعه اسلامی و حفظ نظام اسلامی.^{۳۲}
۳. ولایت نواب عام ائمه (ع) در ادامه امامت، تأمین کننده همان هدفی است که امامت آن را تحصیل می‌کند، البته در مرتبه پایین تر یعنی تنزل از درجه
اهم به مهم.^{۳۳}



۴. لطف کامل و تمام، زمانی است که رهبری جامعه را فردی معصوم و مصون از خطا و لغزش در علم و عمل عهده دار باشد ولی چون غیبت امام معصوم - به دلیل یک رشته علل اجتماعی و مصالح دینی امری اجتناب ناپذیر است - باید در حد نازل تر براساس اصل عقلایی «تنزل تدریجی» ولی فقیه عالم، عادل با کفایت که شبیه ترین فرد به معصوم (ع) است رهبری جامعه را بر عهده گیرد که این نیز مصداق لطف است. (البته در درجه پایین تر نه همانند لطفی که ضرورت تعیین امام (ع) را ایجاب می کند.)

۵. بنابراین، تعیین ولی فقیه به عنوان حاکم جامعه اسلامی در عصر غیبت از باب لطف بر خداوند واجب است.

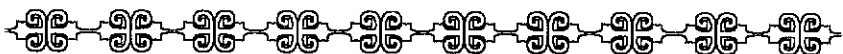
آیه الله جوادی در این مورد می فرماید:

«... اولاً مقتضای صنف اول از ادله، که عقلی محض بود، همانا این است که ولایت فقیه به عنوان تداوم امامت معصوم (ع) می باشد؛ یعنی هم آفرینش و ایجاد تکوینی فقیهان واجد شرایط در عصر غیبت به مقتضای حکمت الهی بر مبنای حکیمان یا قاعده لطف متکلمان واجب است منتها به نحو «وجوب عن الله» نه «وجوب علی الله» و هم دستور و نصب تشریحی آنان برابر همین تعبیرهای یاد شده لازم می باشد...»^{۳۴}

۶. اگر ضرورت تعیین ولی فقیه را از باب لطف، واجب بدانیم در این صورت مسأله ولایت فقیه مسأله ای کلامی خواهد بود.

اشکال بر کلامی بودن ولایت فقیه: بر مبنای تعیین فقیه از باب لطف، اشکالاتی شده که بعضی از آنها را بیان می کنیم.

اشکال اول. بعضی در مقام مناقشه به بیان فوق گفته اند:

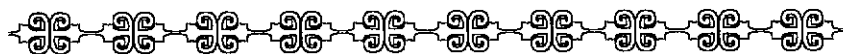


«قاعده لطف یا مقتضای حکمت تنها در موردی تطبیق می شود که مورد، منحصر به فرد باشد. به عبارت فنی، با فوت آن، غرض فوت شود. ولایت فقیه بر مردم، زمانی براساس این برهان عقلی اثبات می شود که انتظام دنیای مردم بر مبنای دین جز با ولایت انتصابی فقیه بر مردم سامان نیابد... و تنها در صورتی از باب لطف بر خداوند واجب است که ولایت انتصابی فقیه، راه منحصر به فرد اقامه دین در جامعه برپایی حکومت دینی باشد. اما اگر برای انتظام دینی و دنیایی مردم و اقامه دین در جامعه راه های بدیل به دست آوریم، این برهان مخدوش می شود؛ به عنوان مثال حکومت دینی با انتخاب فقیه از سوی مردم یا انتخاب مؤمن کاردان از سوی مردم با نظارت فقیه نیز قابل اقامه است.»^{۳۵}

بنابراین دیگر تعیین فقیه از باب لطف واجب نمی شود.

پاسخ: این اشکال از جنبه های زیر قابل نقد است.

۱. قاعده لطف و حکمت الهی ایجاب می کند که تحصیل تأمین غرض، به بهترین شکل ممکن صورت گیرد. منظور از فوت غرض در بحث ما این نیست که غرض به طور کلی از بین رود بلکه اگر به نحو مطلوب نیز غرض تأمین نشود باز غرض واقعی حاصل نشده است. به علاوه در تحصیل غرض همیشه بهترین راه را گزینش می کنند، اگرچه راه های بدیل باشد؛ مثلاً در مورد بحث ما: انتخاب مؤمن کاردان از طرف مردم با نظارت فقیه به نوعی غرض را تأمین می کند، اما حتی بانیان این نظر مانند آیه الله نائینی در عصر مشروطیت این فرض را به عنوان بدل حیلولة پذیرفته اند همچنان که خود تصریح کرده اند که:



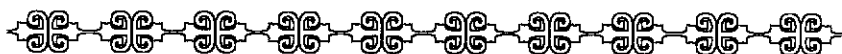
«در این عصر که دست امت از دامان عصمت کوتاه و مقام ولایت و نیابت نواب عام در اقامه وظایف مذکوره هم مغضوب و انتزاعش غیر مقدور است، آیا ارجاعش از نحو اولی که ظلم زائد و غصب اندر غصب است، به نحوه ثانیه و تحدید استیلائی جوری به قدر ممکن، واجب نیست.»^{۳۶}

بنابراین به نظر می‌رسد لطف واقعی (در عصر غیبت) در تعیین ولی فقیه جامع شرایط برای اداره جامعه اسلامی است.

۲. از آن جا که رهبری و زعامت سیاسی فقیه، ادامه و استمرار رهبری و زعامت امام معصوم (ع) است که رهبری معنوی مردم را نیز بر عهده دارد، باید بین رهبری جامعه اسلامی و رهبری امام معصوم (ع) سنخیت وجود داشته باشد. بنابراین باید کسی زمام امور را دست بگیرد که شبیه‌ترین فرد به معصومین باشد و آن، کسی جز ولی فقیه جامع شرایط نیست.

۳. اگر آن گونه که مستشکل می‌گوید: مهم در قاعده لطف این است که دین اقامه شود و دنیای مردم تأمین، آیا با این بیان حتی در عصر حضور می‌توان ولایت امام معصوم را با قاعده لطف اثبات کرد؟ زیرا ممکن است کسی بگوید در آن زمان نیز خلیفه کاردان می‌توانست وظیفه اقامه دین و تأمین دنیای مردم را انجام دهد، هرچند در سطح پایین‌تر، در حالی که مهم در قاعده لطف این است که لطف واقعی حاصل شود نه غرض جزئی، علی‌رغم تصور مستشکل. به علاوه مسأله امامت و رهبری جامعه اسلامی لطفی است در تکلیف عقلی؛^{۳۷} یعنی هرچند عقل وجود رهبری و حکومت را برای جوامع ضروری می‌داند، خداوند نیز با نص یا وصف، افرادی را تعیین می‌کند تا بندگان بهتر به خداوند نزدیک و از مفساد دور شوند.

۴. دلیل عقلی، تخصیص بردار نیست و در صورت صحت، تمام



ملازمات عقلی خود را ثابت می کند، بنابراین اگر ضرورت وجود رهبری را در عصر غیبت از باب قاعده لطف ثابت کردیم ضرورت رهبری کسی ثابت می شود که شبیه ترین فرد به امام معصوم است با تمامی اختیاراتی که معصوم (ع) در اداره جامعه اسلامی دارد و این، لازمه لطف کامل و شایسته مقام الهی و برازنده شخصیت خدایی است و آن شخص نیز ولی فقیه جامع شرایط است.

اشکال دوم. بعضی تصور کرده اند اگر ولایت فقیه را مسأله ای کلامی بدانیم جزء اصول دین و مسائل اعتقادی قرار می گیرد و اعتقاد به آن لازم است همان گونه که اعتقاد به نبوت و امامت لازم است بعد اعتراض کرده اند که:

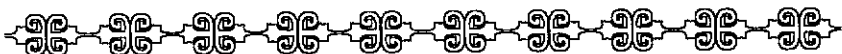
«آیین کشورداری نه جزئی از اجزای نبوت است و نه در ماهیت

امامت...»^{۳۸}

پاسخ: خلاف زعم اینان؛ این گونه نیست که هر مسأله ای کلامی شد جزء اصول دین قرار گیرد، زیرا مسائل زیادی هستند که از فروع یک مسأله کلامی اند ولی اعتقاد به آنها نیز لازم نیست مانند فروع معاد و عصمت ائمه (ع)... و مسأله مورد بحث ما که از فروع امامت است.

اشکال سوم. برخی طرح ولایت فقیه را به عنوان یک مسأله کلامی مربوط به یکی-دو دهه اخیر می دانند، و در این مورد گفته اند:

«تا ده سال پیش ولایت فقیه از فروع فقهی شمرده می شد اما در دهه اخیر دو قول متفاوت، با رأی اتفاقی گذشته ابراز شده است: قول اول، ولایت فقیه را از مسائل کلامی معرفی می کند؛ به این معنا که چون بر خداوند از باب حکمت و لطف واجب است که برای اداره جامعه اسلامی فقیهان عادل را به ولایت بر مردم منصوب فرماید لذا مسأله از عوارض فعل



الله است و متکفل بحث از عوارض فعل خداوند، علم کلام است. و قول دوم: ولایت فقیه در رهبری جامعه اسلامی را... از ارکان مذهب حقه اثنی عشر می‌داند.^{۳۹}

پاسخ این شبهه: ۱. ما قبلاً دلیل طرح مسأله ولایت فقیه در کتابهای فقهی گذشتگان را ذکر کردیم و متذکر شدیم، ذکر این مسأله در آن جا استطرادی بوده است، یا به دلیل این که می‌خواستند لوازم فقهی آن را بیان و وظیفه ولی فقیه و دیگران را در مورد آن ذکر نمایند. همچنین یادآور شدیم که ذکر مسأله‌ای در یک علم سبب نمی‌شود که از موضوعات آن علم قرار گیرد. همان گونه که بررسی موارد متعدد ولایت معصومان در کنار فروع فقهی آن را جزء مسائل فقهی قرار نمی‌دهد.

۲. بر همگان روشن است که در گذشته به دلیل در اقلیت بودن شیعیان و فشارهای مختلف که از ناحیه حکومت‌های وقت علیه آنان اعمال می‌شد و ناامیدی آنان از برپایی حکومت شیعی، علمای آنان کمتر به مسائل فقه سیاسی شیعه پرداختند.^{۴۰} لذا مباحث آن را در کنار فروع فقهی جزئی مطرح نمودند. با پیروزی انقلاب اسلامی و فراهم شدن فضای سیاسی مناسب، علمای شیعه به طرح بحث ولایت فقیه در کتب کلامی پرداختند.^{۴۱}

۳. دو قرن قبل بزرگانی مانند صاحب جواهر مسأله تعیین ولی فقیه را فعل خداوند و در نتیجه کلامی دانسته‌اند. ایشان قائل است: اطاعت از ولی فقیه را خداوند بر ما واجب کرده است و چون وجوب اطاعت، فرع تعیین شخص است از این رو خداوند فقیه را تعیین نموده است، پس تعیین ولی فقیه فعل خدا است و مسأله‌ای کلامی. عبارت صاحب جواهر این است:

«اطلاق ادلة حکومته خصوصاً روایة النصب التي وردت عن صاحب الامر - روحی له الفداء - یصیره من اولی الامر الذین



۴. اگر بپذیریم که ولایت فقیه مسأله ای کلامی و از عوارض فعل الله است اصولاً بحث قدیم و جدید معنا ندارد، لذا شاید صحیح باشد بگوییم، جدیداً بیشتر در مورد آن، در علم کلام بحث شده است.

۵. گفتنی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شخصیت بزرگ امام خمینی (ره) و رهبری معجزه آسای او سبب گردید مسأله رهبری جایگاه واقعی خود را در کلام و جغرافیای سیاسی شیعه پیدا کند.

۶. در پاسخ قسمت اخیر اشکال باید گفت: برخلاف نظر اشکال کننده، هیچ یک از قائلین به ولایت فقیه، آن را از ارکان مذهب شیعه نشمرده است. در پایان، کلام یکی از فقهای معاصر را در مورد دلالت قاعده لطف بر ولایت فقیه ذکر می کنیم، ایشان می نویسند:

«والحاصل: انه كما أن الواجب على الحكيم جل اسمه بمقتضى الحكمة وقاعدة اللطف، نصب الامام والحجة والوالي على العباد فيجب على الامام والوالي أيضا نصب من يقوم مقامه في الأمصار التي هو غائب عنها وكذا في الأزمنة التي هو غائب فيها وتصديق ذلك قوله تعالى «وواعدنا موسى ثلاثين ليلة واتممناها بعشر فتم ميقات ربه أربعين ليلة وقال موسى لأخيه هارون اخلفني...» وذلك لانه لا يجوز على الله ترك الناس بغير حاكم ووال. ۴۳»

همان گونه که بر خداوند به مقتضای حکمت و لطف، نصب امام و والی بر عباد واجب است بر امام (ع) نیز واجب است در شهرها و زمان هایی که حضور ندارد کسی را به عنوان جانشین خود تعیین کند و آیه شریفه «وواعدنا موسى...» نیز این امر را تصدیق می کند و علت آن نیز این است که واگذاشتن مردم بدون رهبری بر خداوند قبیح است.



تذکر چند نکته: ۱. متکلمان اسلامی در تعریف لطف گفته‌اند: لطف، هر امری است که مکلف را به طاعت نزدیک و از معصیت دور کند... به نظر می‌رسد مراد آنان از «هر امر» امور مهم و اساسی مورد نیاز بشر است که عنایت خاصی را از جانب خداوند می‌طلبد مانند مسأله نبوت، امامت، عصمت امام و مسأله رهبری در عصر غیبت و... ذکر این نکته به منظور عدم لغویت در استناد به قاعده لطف است.

۲. اگر در قاعده لطف انجام کاری را بر خداوند واجب می‌شمارند، وجوب آن از سنخ وجوب تکلیفی نیست، بلکه به معنای ضرورت صدور است. یعنی خداوند از نظر صفات کمال به گونه‌ای می‌باشد، که چنین کاری را بالضروره انجام می‌دهد. به تعبیر دیگر وجوب عن الله است نه وجوب علی الله.

۳. در سده‌های اولیه ظهور اسلام و به خصوص قرن اول و دوم هجری، غالب نظریه‌های سیاسی شیعه در امر رهبری در علم کلام عرضه می‌شد و این امر ناشی از آن بود که مسأله خلافت و امامت محور اساسی مناقشه فرق اسلامی و از جمله شیعه قرار داشت. با توجه به مقام و ارزش والایی که مسأله امامت در اندیشه شیعه دارد،^{۴۴} بالتبع باید مسائل فرعی و جانبی آن (مانند ولایت فقیه) دارای جایگاهی ویژه باشند، ولی متأسفانه به دلیل در انزوا قرار دادن شیعیان و سرکوب آنان به وسیله مخالفین و کج‌اندیشان که مانع از ورود آنان به صحنه سیاست و مباحث حکومتی گردید، مبانی علمی و کلامی اندیشه سیاسی شیعه در مورد مسائل حکومتی تنها در محافل خصوصی و درسهای حوزوی-آن‌هم به طور اختصار- مطرح گردید، و به تدریج به جای طرح در جایگاه اصلی خود «علم کلام و عقاید» در علم فقه، در محدوده سرپرستی اموال غیب و قُصْر و امور حسبی و ابواب قضا، حدود و جهاد مطرح شد. به مرور زمان مباحث و مبانی عقیدتی حکومت اسلامی آن‌چنان از اذهان فاصله



هرگاه به ولایت فقیه از این منظر توجه کنیم که وظایف و حقوق شرعی ولی فقیه و مکلفان در ارتباط با حکومت چیست؟ بحث جنبه فقهی و فرعی خواهد یافت. به بیان دیگر اگر گفته شود در زمان غیبت کبری برای حفظ ارزشهای دینی و برقراری نظم اجتماعی در جهت پیاده کردن قوانین اسلامی بر فقها واجب است قبول ولایت نموده و اعمال حاکمیت نمایند و بر مردم واجب است از فقها در این زمینه اطاعت نمایند، در این صورت مسأله ولایت فقیه از مباحث علم فقه شمرده می شود.

گرفت که هم اکنون نیز که سالها از تحقق عینی آن در ایران اسلامی می گذرد، اصول مترقی آن در مظلومیت سیاسی قرار دارد و پذیرش آن برای عده ای مشکل می نماید. شاید بعد از آن دوره فترت طولانی کسانی باورشان نیاید به اسم دین هم می توان حکومت کرد.

۴. علامه حلی که از دانشوران بزرگ و طراز اول جهان شیعه است، از این که فقها بحث امامت و شرایط آن را - که از مسائل علم کلام - به فقه منتقل نموده اند، اظهار نگرانی می کند و می گوید:

«عادت فقها بر این جاری شده که امامت و شرایط آن را در این باب «قتال یاغی» ذکر می کنند تا معلوم شود اطاعت چه کسی واجب و خروج بر چه کسی حرام و قتال با چه کسی واجب است. ولی این مسأله از قبیل مسائل علم فقه نیست بلکه از مسائل علم کلام است.»^{۴۵}

اندیشمندانی مانند ابوعلی سینا و فارابی بحث حاکمیت را در الهیات و حکمت اسلامی مطرح نموده اند. ابوعلی سینا در الهیات شفا می گوید:

«واجب است که سنت گذار اطاعت جانشین خود را واجب کند و تعیین جانشین یا باید از طرف او باشد یا به اجماع سابقه

بر زمامداری کسی که ... دارای سیاست متصل و عقل اصیل و اخلاق شریف مانند شجاعت، عفت و حسن تدبیر است و احکام شریعت را از همه بهتر می‌داند و عالم‌تر از او کسی نیست ... و تعیین جانشین با نصب بهتر است، زیرا در این صورت از اختلاف و نزاع دور خواهد بود. ۴۶

و فارابی نیز در کتاب «مدینه فاضله» به دنبال بحث حاکمیت است. ۴۷ وی به حاکمیت نجبا اعتقاد داشت و از حکومت دموکراسی می‌گریخت. بعضی از بزرگان نیز در این مورد فرموده‌اند:

«باید یادآوری نمود، که کلامی بودن ولایت فقیه از کلامی بودن امامت سرچشمه می‌گیرد. ۴۸»

بر این اساس یکی از محلهای طرح ولایت فقیه علم کلام است. بنابراین: اگر ولایت فقیه را مسأله‌ای کلامی و نصب ولی فقیه را از طرف خداوند بدانیم، مسأله ولایت فقیه از ارزش ولایتی برخوردار می‌گردد و فرمان‌های رهبری، قداست خاصی خواهد یافت.

ولایت فقیه و حکمت الهی: هر کس که خداوند را به خوبی بشناسد و به حکمت و قدرت او ایمان داشته باشد و در پدیده‌های عالم (اعم از حیوانی، گیاهی و جمادی) تفکر نماید جای تردید برای او باقی نمی‌ماند که خداوند تمامی موجودات را به هدایت عامه به سر منزل مقصودشان هدایت نموده است. قرآن در این باره می‌فرماید:

«پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلق می‌کند که درخور او است داده، سپس آن را هدایت فرموده است. ۴۹»

البته هدایت هر موجودی متناسب با تجهیزات و استعدادهای وجودی



اوست. جماد فاقد شعور، نوعی خاص هدایت یافته و گیاه از نوع کامل تری از هدایت برخوردار است و حیوانات به فرمانروایی و هدایت غرایز مسیر زندگی را می‌پیمایند.

انسان در میان مخلوقات دارای ویژگیهای خاص است. او موجودی است که گوهر گراندردی در وجودش به امانت دارد. انسان هرچند ظاهری حیوانی دارد، روحی الهی و امانتی سنگین را بر دوش می‌کشد. انسان با داشتن اختیار و عقل علاوه بر هدایت غریزی، هدایتی دیگر را می‌طلبد تا خود را جاودانه سازد و هدایتگری می‌خواهد تا او را در طوفان غرایز رهبری کند و زمینه‌های لازم فردی و اجتماعی را برای تعالی روحی او فراهم آورد. در این مورد ابن سینا می‌گوید:

«احتیاج به بعثت پیامبران در بقای نوع انسان و تحصیل کمالات وجودی او از رویدن موهای مژگان و ابرو و امثال این منافع که برای ادامه حیات ضروری نیست مسلماً بیشتر است... بنابراین ممکن نیست، عنایت ازلی آن منافع را ایجاد کرده باشد و این را ایجاد نکند.»^{۵۰}

قانون هدایت عامه و ارسال انبیا حکایت از این امر دارد که خداوند حکیم به طور جدی خواستار هدایت انسان‌ها است.

با توجه به این که حکومت صالح، امام عادل و حکیم با فراهم کردن زمینه‌های رشد معنوی و تعالی روحی و از بین بردن زمینه‌های فساد و هرج و مرج و با برقراری امنیت سبب هدایت انسانها می‌شود. خداوند در ادامه رسالت پیامبران، به نحو خاص امامان(ع) و به نحو عام، فقهای جامع شرایط را قرار داده تا سبب هدایت مادی و معنوی انسانها شوند و اگر چنین امری تحقق نپذیرد نقض غرض الهی خواهد شد و خداوند حکیم، نقض غرض خود نمی‌کند.



اثبات و ولایت فقیه از طریق صفت حکمت خداوندی - که صفت فعل او است - آن را جزء مسائل کلامی قرار می‌دهد، زیرا متکفل بحث از عوارض فعل خداوند، علم کلام است.

در مورد ضرورت وجود حکومت و ارتباط آن با حکمت الهی عبارتی را از خواجه طوسی می‌آوریم:

«این مطلب نزد هر عاقلی ضروری و تردیدناپذیر است که هر حاکمی که سرنوشت و مقدرات گروهی را در اختیار دارد، چنان چه در جهت اجرا و تحقق آن اهداف اقدام کند، به مصلحت آن‌ها عمل نموده و گرنه، مصلحت آن‌ها را رعایت نکرده است، از این رو عقلاً قبیح و ناپسند است که اگر حاکم، خود شخصاً به این امور نمی‌پردازد، کسی را هم برای به اجرا درآوردن احکام خود قرار ندهد. ... براساس این بینش عقلایی و فهم خردپسندانه، از آن جا که خداوند، حاکم علی‌الاطلاق و سر رشته دار همه امور انسان است و برای انسان‌ها هم برنامه و احکام خاصی را مقرر نموده و از سوی، تنفیذ امری که توسط فرمانروای عادل و قوی به اجرا درمی‌آید، به مصلحت مردم است و خداوند هم نه مستقیماً به آن‌ها می‌پردازد و نه نسبت به مصلحت جامعه بی‌اعتناست باید گفت قبیح و ناپسند است که خداوند کسی را برای تدبیر امور جامعه قرار ندهد، یعنی نصب پیشوای الهی برای مردم لازم است. ۵۱»

گفتنی است این فهم عقلایی تمام زمان‌ها را شامل می‌شود و اختصاص به

زمان حضور ندارد.



اشکال: اگر گفته شود مفاد صفت حکمت خداوند این است که به منظور تحقق هدایت انسان‌ها، حاکمی را قرار دهد که زمینه‌های لازم برای رشد و تعالی روحی آنان را فراهم کند، تحقق این امر در زمان ائمه (ع) منحصر در آن ذوات مقدسه است، اما در عصر غیبت به وسیله مؤمن‌کاران اگر فقیه هم نباشد زمینه‌های رشد معنوی جامعه اسلامی و اداره آن ممکن است. پس با استفاده از قاعده حکمت، ضرورت وجود فقیه در عصر غیبت ثابت نمی‌شود.

پاسخ: مقتضای قاعده حکمت، حاکمیت معصوم است که زمینه‌های کامل و لازم را برای هدایت فراهم می‌آورد، ولی در صورت نبود او مقتضای حکمت الهی ایجاب می‌کند، کسی امر رهبری امت را بر عهده بگیرد که از نظر صفات از همه شبیه‌تر به معصوم (ع) باشد و آن شخص فقیه جامع شرایط است.

برهان حکمت الهی را به طور مختصر این گونه می‌توان گزارش کرد:

۱. خداوند حکیم است.
۲. ولایت تکوینی و تشریحی در تمام زمینه‌ها از جمله تدبیر امور اجتماعی خلق منحصرأ در اختیار خداوند است.
۳. شخص حکیم اگر خود نتواند مستقیماً به اداره امور اجتماعی خلق پردازد آن را یله و رها نمی‌کند، زیرا خلاف حکمت است.
۴. چون خداوند، کامل‌ترین صفات را واجد است «ولله الاسماء الحسنی» بنابراین، شخصی که رهبری و جانشینی اعمال ولایت را از جانب خداوند بر عهده می‌گیرد باید مظهر اسماء و صفات الهی در علم و عمل باشد. پیامبر و ائمه (ع) مظهر اسماء و صفات الهی در عصر حضور و خلیفه الله در زمین بوده‌اند.

۵. در عصر غیبت نزدیک‌ترین فرد از جهت صفات به پیامبر و امامان (ع)



فقیه عادل، عالم و جامع شرایط است.

۶. بنابراین، تدبیر امور خلق در عصر غیبت به فقیه جامع شرایط واگذار شده است.

خلاصه و نتیجه: اگر مسأله ولایت فقیه در عصر غیبت را از طریق علم کلام و ادله کلامی چون قاعده لطف و حکمت الهی به اثبات برسانیم، به دلیل این که ادله کلامی ادله عقلی اند و با توجه به این که ادله لیبی^{۵۲} دارای ظاهر نیستند تا به اطلاق آن بتوان تمسک کرد، باید به قدر متیقن آن اکتفا نمود، بنابراین از طریق علم کلام فقط اصل ولایت فقیه را می توان اثبات نمود.^{۵۳} اما اختیارات ولی فقیه جامع شرایط را در اداره جامعه اسلامی را باید با ادله نقلی ثابت می کنند.

البته به نظر می رسد به منظور تحصیل مصالح جامعه اسلامی و تأمین غرض به نحو مطلوب در امر رهبری باید رهبر در اداره جامعه اسلامی دارای اختیارات وسیع باشد تا در صورت وجود مصلحت عمومی در جهت تأمین مصالح اسلام و امت اسلامی اعمال ولایت نموده و در صورت وجود مصلحت اهم در جهت تحصیل آن قادر به اقدام باشد. در این صورت، وجود رهبری مصداق لطف کامل که شایسته مقام خدایی است، می گردد، زیرا به صرف بودن رهبر در رأس امور با اختیارات محدود مصداق لطف واقعی نیست بنابراین، قاعده لطف، وجود رهبری با اختیارات وسیع را ثابت می کند و این امر را عقل به روشنی درک می کند. بنابراین هر چند مفاد ادله عقلی را، اخذ به قدر متیقن در مورد آنها بدانیم در مسأله مورد بحث، قدر متیقن اثبات اختیارات لازم برای رهبری در اداره جامعه و رعایت مصلحت اهم آن است.



بعد فقهی و **ولایت فقیه** هرگاه به ولایت فقیه از این منظر توجه کنیم که وظایف و حقوق شرعی ولی فقیه و مکلفان در ارتباط با حکومت چیست؟ بحث جنبه فقهی و فرعی خواهد یافت. به بیان دیگر اگر گفته شود در زمان غیبت کبری برای حفظ ارزشهای دینی و برقراری نظم اجتماعی در جهت پیاده کردن قوانین اسلامی بر فقها واجب است قبول ولایت نموده و اعمال حاکمیت نمایند و بر مردم واجب است از فقها در این زمینه اطاعت نمایند، در این صورت مسأله ولایت فقیه از مباحث علم فقه شمرده می شود. این مطلب از کلام حضرت امیرالمؤمنین (ع) در زمان بیعت مردم با ایشان نیز قابل استفاده است. حضرت در مورد علت قبول خلافت فرمودند:

«لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء أن لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سنب مظلوم لا لقیتم حبلیها علی غاریها ...»^{۵۴}

اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاریم قیام کرده اند و از این جهت حجت تمام شده است و اگر نبود، عهد و مسئولیتی که خداوند از علما و دانشمندان گرفته که در برابر شکم خواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن، صرف نظر می نمودم...»

یعنی مردم به وظیفه واجب خود عمل کرده اند، لذا تعهد الهی بر ذمه من آمده است و باید خلافت را بپذیریم یعنی بر من نیز پذیرش ولایت واجب است. البته مسأله ولایت فقیه از نظر موضوع می تواند در دو علم کلام و فقه بررسی شود؛ به این بیان که: اصل ولایت و حاکمیت سیاسی فقه در علم کلام



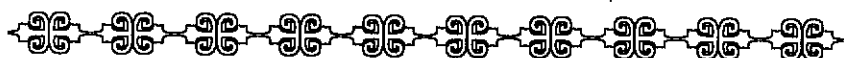
بررسی می شود و لوازم آن حکم کلامی و باید و نبایدهای آن در فقه بررسی می شود؛ مثلاً حال که خداوند به ولی فقیه اعطای ولایت کرده، بر او واجب است این مسئولیت را بپذیرد و بر مردم واجب است از او اطاعت کنند، زیرا که باید ها بر «هست ها» مبتنی اند و بین این دو ملازمه وجود دارد به نحوی که می توان از یک مسأله کلامی اثبات شده به لوازم فقهی آن رسید.^{۵۵}

برخی از دانشوران در این مورد آورده اند:

«کاری که امام راحل در محور فقه انجام دادند این بود که دست ولایت فقیه را گرفتند و از قلمرو فقه بیرون آوردند و در جایگاه اصلی اش که مسأله کلامی است نشانند. آن گاه با براهین عقلی و کلامی این مسأله را شکوفا کردند، سپس این مسأله شکوفا شده کلامی بر فقه سایه افکند و سراسر فقه را زیر سایه خود قرار داد و نتایج فراوانی به بار آورد.»^{۵۶}

فقهی بودن امامت نزد اهل سنت: علمای اهل سنت، نبوت را از مسائل علم کلام می دانند،^{۵۷} ولی امامت را یک مسأله فرعی و فقهی می دانند.^{۵۸} آنان می گویند بر خداوند لازم نیست که درباره رهبری امت پس از پیغمبر دستور بدهد و چنین دستوری را نیز نداده است. عبدالرحمن ابن خلدون در این مورد می گوید: نهایت سخن در باب امامت، این است که آن مطابق با مصلحت و مورد اجماع است و به عقاید دینی بازمی گردد.^{۵۹}

سیف الدین آمدی گفته است: بحث درباره امامت از اصول دین نیست.^{۶۰} صاحب «مواقف» نیز گفته است: مباحث امامت، از نظر ما مربوط به فروع دین است، ولی از آن جا که پیشینیان آن را در علم کلام مطرح کرده اند، ما نیز روش آنان را برگزیدیم.^{۶۱} استاد مطهری در این باره می گوید:



«اهل تسنن ... امامت را به شکل دیگری قائلند، ولی به آن شکلی که قائل هستند از نظر آنها جزء اصول دین نیست، بلکه جزء فروع دین است.»^{۶۲}

آنان معتقدند که منصب حکومت ریاست عامه از راه‌های مختلف به خلیفه منتقل می‌شود «گاهی با بیعت «مانند خلیفه اول» و گاهی با دستور و صلاح‌دید خلیفه قبل «مانند خلیفه دوم» و گاهی با شورا «مانند خلیفه سوم» و گاهی نیز با قهر و غلبه و در هر حال باید از والی اطاعت کرد چه فاسق باشد چه عالم و حتی در این باره به آیه «أطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» استدلال کرده‌اند.^{۶۳}

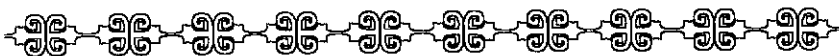
چند نکته مهم: ۱. این که اهل سنت، مسأله رهبری را جزء مسائل کلامی نمی‌دانند، به مبنای فکری آنها بازگشت می‌کند، زیرا آنان منکر حسن و قبح عقلی بوده و صدور هیچ کاری را از خداوند ضروری نمی‌دانند. نتیجه این تفکر، عدم لزوم تعیین امام بر خداوند سبحان است و در ادامه نبوت و امامت نیز ضرورتی در تعیین رهبری از طرف خداوند نیست، بلکه این امر به مردم واگذار شده است.^{۶۴}

۲. براساس این دیدگاه و انکار حسن و قبح عقلی، ممکن است، قائل به ترجیح مفضول بر افضل شد، زیرا حق اختیار کاملاً با مردم است. آنان گاهی افضل را انتخاب می‌کنند و گاهی مفضول را، بسته به این که چه کسی نظر آنها را بیشتر جلب کند. فقیه متکلم، علامه حلی، در این مورد می‌گوید:

«... از نظر علمای شیعه مقدم داشتن مفضول بر فاضل جایز

نیست، برخلاف نظریه بسیاری از اهل سنت ...»^{۶۵}

۳. به دلیل کلامی نبودن امامت نزد اهل سنت آنان عصمت را جزء شروط



امام و رهبر ذکر نکرده‌اند و عدالت را نیز از صفات لازم برای رهبری نمی‌دانند، آنان اطاعت از والی فاسق را جایز می‌دانند، مگر آن که به معصیت خداوند فرمان دهد.^{۶۶} البته در این مورد نباید از او اطاعت کرد. عبارت‌های علمای اهل سنت در مورد شرایط رهبری ناهماهنگ است، ولی عمدتاً علم به احکام دین و عدالت و قریشی بودن و آگاهی از امور سیاسی را به عنوان شرط ذکر کرده‌اند.^{۶۷}

در نزد آنان همان گونه که عدالت جزء صفات لازم رهبری نیست، در صفت علم نیز اعلم بودن رهبری شرط نمی‌باشد.

با این که علمای اهل تسنن عدالت به معنای رایج نزد شیعه و افضلیت در علم را شرط لازم در رهبر نمی‌دانند ولی این گونه نیست که فقط حاکم اسلامی را وکیل یا ناظر بر امور بدانند، بلکه برای ولی، ولایت بر تمام امور جامعه را قایلند. از این روی پس از بیعت، حق عزل او را ندارند و هرگاه کارهایی انجام دهند که مطابق شریعت یا مصلحت مردم نباشد تنها باید او را موعظه و نصیحت کنند و اطاعت او در غیر معصیت خدا بر آنان لازم است.^{۶۸}

نتیجه: با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت: اهل سنت به ولایت مطلقه فقیه معتقدند، البته ولایت فقیه به عنوان نیابت از امام معصوم (ع) نیست، بلکه

همان گونه که از ادله عقلی امامت، ضرورت نصب امام ثابت می‌شود و با مراجعه به ادله نقلی نظیر غدیر مصادیق آن تعیین می‌شود. با استفاده از ادله عقلی ولایت فقیه ضرورت انتصاب والی از ناحیه شرع ثابت می‌شود و با ادله روایی ولایت فقیه، مصداق این انتصاب که فقیه جامع الشرایط است و محدوده اختیارات او مشخص می‌گردد.

به عنوان خلافت و جانشینی پیامبر (ص) است. اطاعت اولوالامر همانند اطاعت از پیامبر (ص) واجب شرعی است و در حقیقت این مقام و منصب را خداوند به آنان عطا کرده است، اگرچه تعیین مصداق آن به رأی و بیعت مردم واگذار شده است.^{۶۹}

نمره کلامی
یا فقهی بودن
ولایت فقیه

نتایجی را براساس کلامی یا فقهی بودن ولایت فقیه ذکر کرده اند که بعضی از آنها را گزارش می کنیم:

۱. براساس دیدگاه کلامی، خداوند در طول ولایت ائمه (ع) به فقیه جامع الشرایط ولایت اعطا نموده و وظیفه مردم، شناختن فقیه جامع الشرایط و پیروی از اوست. براساس این مبنا مردم در اعطای ولایت به فقیه جامع الشرایط نفیاً و اثباتاً دخالت ندارند. آری در پذیرش و عدم پذیرش ولایت او اختیار دارند.^{۷۰} نظیر این مطلب در مورد اصل اسلام و قوانین اسلامی هم صادق است، که در اصل آن مردم دخالتی ندارند ولی می توانند آن را قبول و با عمل به آن سعادت مند شوند و یا آن را نپذیرند و از فیض وجود آن بی بهره بمانند.

اما مطابق مبنای کسانی که ولایت فقیه را مسأله ای فقهی می دانند، تا مردم فقیه‌یی را برای اداره جامعه انتخاب ننمایند و مستقیم یا غیر مستقیم به او رأی ندهند، صاحب ولایت نمی شود. از زمانی که مردم به او رأی دادند و او را به عنوان حاکم جامعه اسلامی انتخاب کردند، عنوان ظاهری ولایت برای او ثابت و ولی امر مسلمین می گردد^{۷۱} و خداوند نیز ولایت را برای او جعل می کند، نظیر انتخاب رئیس جمهور از طرف مردم و تفویض آن از طرف رهبری در نظام جمهوری اسلامی ایران. بعد از این مرحله بر فقیه جامع شرایط واجب می گردد که حاکمیت بر مردم را بپذیرد و اطاعت از او بر مردم واجب می شود.



به نظر می‌رسد صحیح‌تر است ثمره اول را این‌گونه بیان داشت که به مسأله ولایت فقیه از دو منظر می‌توان نگریست:

الف. منظر کلامی: یعنی آیا بر خداوند واجب است در عصر طولانی غیبت امت را به حال خود رها نکند و رهبرانی برای آنان (هرچند با اوصاف و مشخصات) تعیین نماید.

ب. منظر فقهی: یعنی مردم باید فقیه جامع شرایط را برای رهبری خود برگزینند و او نیز باید این مسئولیت را بپذیرد.

۲. بنا بر مبنای کلامی ولایت فقیه، عزل و نصب فقیه حاکم به دست مردم و خبرگان نیست بلکه انتصاب و انعزال آن به دست خبرگان است و رأی مردم فقط کاشف است^{۷۲} و مصداق خارجی رهبری را معین و حکومت فقیه را کارآمد می‌سازد. ولی در مبنای فقهی، مردم باید فقیه‌ی را که دارای شرایط بیان شده در شرع یا اصل پنجم قانون اساسی است، به ولایت انتخاب کنند.^{۷۳}

طبق این نظر، نقش اصلی در دادن ولایت به فقیه با مردم است بنابراین مبنا بازپس‌گیری ولایت هم به دست مردم و خبرگان خواهد بود و آنان حتی می‌توانند برای رهبری نظام اسلامی و ولایت فقیه مدت تعیین نمایند. از طرف دیگر براساس این مبنا اگر شرایط رهبری در کسی جمع شد بر او واجب است که رهبری امت اسلامی را قبول کند.

۳. اگر مسأله ولایت فقیه کلامی باشد، آسان‌تر به اثبات می‌رسد، زیرا از همان ادله نبوت و امامت می‌توان در اثبات ولایت فقیه استفاده نمود. ولی اگر فقهی باشد هر فقیه‌ی براساس مبانی استنباطی خود به بحث در مورد آن می‌پردازد.^{۷۴}

۴. بنا بر کلامی بودن و نیابت ولی فقیه از امام معصوم (ع) ولایت فقیه به



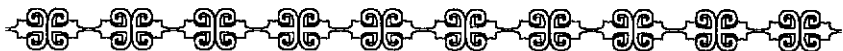
صورت مطلقه اثبات خواهد شد، زیرا عقل در زمینه حکومت و اداره اجتماعی مردم در جهت تحصیل مصلحت جامعه اسلامی فرقی بین اختیارات نبی و وصی و فقیه نمی گذارد. در حالی که بنا بر فقهی بودن، چون اصل عدم ولایت فردی بر فردی است برای اثبات ولایت فقیه باید برای هر موردی دلیل آورد که آن را از تحت اصل عدم ولایت خارج کند. ۷۵

۵. به نظر می رسد اگر ولایت فقیه را کلامی بدانیم به دلیل این که به عنوان نیابت از معصوم (ع) و ادامه ولایت امام (ع) مطرح می شود از قداست بیشتری برخوردار خواهد شد و از فروعات مسأله امامت و شأنی از شئون آن می گردد.

شبهات در مورد کلامی بودن ولایت فقیه
شبهه اول: اصطلاح واجد حق پیشین بودن: این اصطلاح به وسیله برخی معاصرین مطرح شده است. نویسنده مقاله «باور دینی، داور دینی» بر این باور است که اگر بحث ولایت فقیه را کلامی بدانیم، در واقع فقها بدون این که مردم فردی از آنان را به حکومت انتخاب نمایند، دارای حق پیشین برای حاکمیت خواهند بود، ولی اگر بحث را فقهی قلمداد کردیم، حق پیشین وجود نخواهد داشت، بلکه کلیه حقوق و مزایا بعد از انتخاب و دریافت آرای مردم به وجود می آید.

صاحب مقاله مذکور در بخشی از آن مقاله آورده است:

«اما برویم به سراغ معنای دیگر این سؤال، با انگشت گذاشتن بر روی یک مسأله مهم و آن این که اصلاً حقی داریم به نام حق الهی یا شرعی برای حکومت کردن؟ و آیا کسانی هستند که از پیش خود واجد حق حکومت کردن باشند؟ اصلاً چنین مسأله ای تصور صحیح دارد یا ندارد؟



در هم پیچیدن متفکران و فیلسوفان مغرب زمین با نظام کلیسایی بیشتر بر سر همین مسأله بود که آیا چیزی به نام حق پیشینی حکومت وجود دارد یا ندارد و لیبرالیسم سیاسی یا دموکراسی، اصلی‌ترین هدفش عبارت بود از زدودن چنین حقی و انکار آن.^{۷۶}

در مطلب بالا چند نکته قابل توجه است:

۱. چگونه است که اگر حقی از جانب مردم به کسی برای حکومت کردن داده شود، او صاحب حق حاکمیت می‌شود ولی اگر خداوند که صاحب ولایت و حکومت واقعی می‌باشد بر اساس پذیرش «توحید ربوبی» این حق یا جلوه‌هایی از آن را به شخصی که جمیع صفات لازم برای احراز چنین نیابت و مقامی را از جانب خداوند دارد، واگذار نماید، عده‌ای با آن مخالفت می‌کنند. به علاوه فقیه جامع‌الشرایط جواز حکومت را از خداوند دریافت می‌کند. اما کارآمدی حکومت خود را از رأی مردم می‌گیرد و خلاصه بدون رأی مردم عملاً حاکمیت تحقق نمی‌یابد.

۲. در این که بنای حکومت و حاکمیت در مسیحیت چیست؟ اثبات آن بر عهده کسی است که مشکل حاکمیت را از آن جا به دنیای اسلام می‌آورد و بین این دو مقایسه می‌کند. ولی به نظر ما قیاس مع‌الفارق است، زیرا یکی از شرایط اساسی برای حاکم اسلامی عدالت به معنای وسیع و دقیق آن است و عادل کسی را می‌گویند که واجبی را ترك نکند و حرامی را مرتکب نشود و بر گناه صغیره اصرار نداشته باشد و مطیع هواهای نفسانی خود نباشد و ... آیا با وجود چنین شرطی در رهبری که مورد اتفاق علمای بزرگ شیعه است، و در اصل ۱۰۹ قانون اساسی نیز به آن تصریح شده، بی‌انصافی و جفا در حق فقهای جامع‌الشرایط شیعه نمی‌باشد که آنان را با بعضی از پاپ‌ها و کشیشهای



فرصت طلب و دنیاپرست و سوءاستفاده گر مقایسه کنیم.

شبهه دوم: اصطلاح انشایی و خبری^{۷۷}: اصطلاح انشاء که در فقه مورد استفاده قرار می گیرد به این مفهوم است که در علم فقه بحث از وضع، جعل و انشاء است و خداوند تکالیف را انشاء فرموده اند و وظیفه مردم پذیرش و قبول این احکام است و اصطلاح خبری که در علم کلام از این تعبیر استفاده می شود مراد این است که متکلم از آنچه واقعیت و حقیقت دارد خبر می دهد.

غیر از این معنای رایج برخی به جعل اصطلاح پرداخته و در این مورد گفته اند:

«ولایت فقیه به مفهوم خبری به معنای این است که فقهای عادل از جانب شارع بر مردم ولایت و حاکمیت دارند چه مردم بخواهند و چه نخواهند. و مردم اساساً حق انتخاب رهبری سیاسی را ندارند. ولی ولایت فقیه به مفهوم انشایی به معنای این است که باید مردم از بین فقیهان، بصیرترین و لایق ترین فرد را انتخاب کنند و ولایت و حاکمیت را به وی بدهند.»^{۷۸}

ایشان در ادامه می گوید:

«لازمه ولایت فقیه به مفهوم خبری این است که پاسخ صحیحی به مخالفان داده نشود که گفته اند طراحان ولایت فقیه می گویند: مردم صغیر و محجور هستند و نمی توانند حق حاکمیت سیاسی داشته باشند، زیرا طبق نظریهٔ نصب فقیه، مردم حق انتخاب زمامدار را ندارند و در این



صورت اشکال مخالفان تثبیت می‌شود.^{۷۹}

بعضی از بزرگان در پاسخ گفته‌اند:

«بعضی معتقدند علمایی که در مسأله «ولایت فقیه» سخن گفته‌اند، دو دیدگاه مختلف دارند: بعضی ولایت فقیه را به معنی «خبری» پذیرفته‌اند، بعضی به مفهوم «انشائی» و این دو مفهوم در ماهیت با یکدیگر متفاوتند، زیرا اولی می‌گوید فقهای عادل از طرف خدا منصوب به ولایت هستند و دومی می‌گوید مردم، فقیه واجد شرایط را باید به ولایت انتخاب کنند.

ولی این تقسیم‌بندی از اصل بی‌اساس به نظر می‌رسد، چرا که ولایت هر چه باشد انشائی است، خواه خداوند آن را انشاء کند یا پیامبر اسلام (ص) یا امامان (ع) مثلاً امام بفرماید: «ای قدامت جملته علیکم حاکما» «من او را حاکم قرار دادم»، یا فرضاً مردم انتخاب کنند و برای او ولایت و حق حاکمیت را انشاء نمایند، هر دو انشائی است، تفاوت در این است که در یک جا انشای حکومت از ناحیه خدا است، و در جای دیگر از ناحیه مردم، و تعبیر اخباری بودن در این جا نشان می‌دهد که گوینده این سخن به تفاوت میان اخبار و انشاء، دقیقاً آشنایی ندارد، یا از روی مسامحه این تعبیر را به کار برده است.

تعبیر صحیح این است که ولایت در هر صورت، انشائی است و از مقاماتی است که بدون انشاء تحقق نمی‌یابد. تفاوت در این است که انشاء این مقام، ممکن است از سوی خدا باشد یا از سوی مردم. مکتبهای توحیدی آن را از سوی خدا می‌دانند



و اگر مردم در آن نقش داشته باشند باز باید به اذن خدا باشد و مکتبهای الحادی آن را صرفاً از سوی مردم می‌پندارند.

بنابراین، دعوی بر سر «اخبار» و «انشاء» نیست، سخن بر سر این است که چه کسی انشاء می‌کند، خدا یا خلق؟ یا به تعبیر دیگر، مبنای مشروعیت حکومت اسلامی آیا اجازه و اذن خداوند، در تمام سلسله مراتب حکومت است، یا صرف اجازه و اذن مردم؟ مسلم است آنچه با دیدگاههای الهی سازگار می‌باشد، اولی است نه دومی.^{۸۰}

اما در پاسخ این قسمت از اشکال که گفته شد: لازمه ولایت به مفهوم خبری این است که پاسخ صحیحی به مخالفان داده نشود که گفته اند طراحان ولایت فقیه می‌گویند: مردم محجورند و... می‌توان گفت: به نظر می‌رسد اینان بین ولایت سیاسی فقیه که ولایت بر فرزندانگام و امت رشید و فهیم اسلامی است، با ولایت فقیه که در ابواب مختلف فقه مطرح است و در آن جا فقیه، ولایت بر محجوران دارد خلط کرده اند، در حالی که به نظر می‌رسد مقایسه درست نباشد. به علاوه حتی بر اساس مبنای انتصاب هر چند مشروعیت فقیه از جانب خداوند و از طریق معصومین است، ولی:

۱. مردم در اصل پذیرش ولایت فقیه و عدم آن مختارند؛
۲. رأی مردم در کارآمد کردن حکومت ولی فقیه نقش اساسی را دارد؛
۳. مردم از بین فقهای جامع شرایط شایسته ترین را برای حکومت انتخاب می‌کنند؛

۴. در عمل و در دوران حاکمیت قائلین به مبنای نصب در این دو دهه که از تاریخ بابرکت انقلاب اسلامی می‌گذرد بارها و بارها در زمینه های مختلف

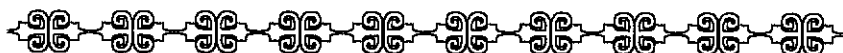


رأی مردم ملاك رفتار سیاسى رهبران بزرگ جامعه اسلامى قرار گرفته است . خلاصه آن که : حکومت در مکتب توحیدی اسلام ، فقط با صرف گزینش مردم انجام نمی گیرد ، بلکه با اذن خدا و در سایهٔ رهنمود شرع ، با دست مردم شکل می گیرد . بنابراین ، حکومت اسلام ، حکومت مردم سالار دینی است و چون حکومت از احکام وضعی به شمار می رود ، انشایی خواهد بود نه اخباری .

خلاصه و نتیجه : به نظر نگارندهٔ این سطور ، جایگاه اصلی و اولی مسألهٔ ولایت فقیه در علم کلام است ، زیرا در مسألهٔ ولایت فقیه بحث اصلی این است که آیا شارع مقدس در باب حکومت در عصر غیبت ، شخصی را هر چند با صفات تعیین نموده است یا خیر . با توجه به این که تعیین چنین شخصی از عوارض فعل الهی است و متکفل بحث از عوارض فعل الهی علم کلام است ، مسألهٔ ولایت فقیه جنبه کلامی پیدا خواهد کرد . به علاوه همان گونه که ملاحظه شد ما از طریق قاعده لطف و حکمت الهی ، ولایت فقیه را اثبات نمودیم و جایگاه بحث از این ادله ، علم کلام است .

ولی آن گاه که از تفصیل شرایط والی مسلمین و وظایف و اختیارات او و محدوده آن و حتی ادلهٔ آن و وظایف مردم در قبال ولی فقیه بحث می کنیم ، از منظر فقهی به آن پرداخته ایم .

همان گونه که از ادلهٔ عقلی امامت ، ضرورت نصب امام ثابت می شود و با مراجعه به ادلهٔ نقلی نظیر غدیر مصادیق آن تعیین می شود . با استفاده از ادلهٔ عقلی ولایت فقیه ضرورت انتصاب والی از ناحیه شرع ثابت می شود و با ادلهٔ روایی ولایت فقیه ، مصداق این انتصاب که فقیه جامع الشرایط است و محدوده اختیارات او مشخص می گردد .



بی نوشتها:

۱. الاقتصاد فی الاعتقاد، ابو حامد محمد بن محمد غزالی/ ۱۴۷، بیروت، دارالکتب العلمیه ۱۹۹۸ م.
۲. الملل والنحل، ج ۱، عبدالکریم شهرستانی/ ۱۴۴، بیروت، دارالکتب العلمیه ۱۹۹۰ م.
۳. مهدی حائری، حکمت حکومت/ ۲۱۶ و محسن کدیور، حکومت ولایه/ ۲۰۷.
۴. قاضی عضدالدین ایجی، شرح مواقف، ج ۱/ ۳۴-۳۵، انتشارات شریف رضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۵. عبدالرزاق فیاض لاهیجی، شوراق، ج ۱/ ۵، انتشارات مهدوی اصفهان [بی تا].
۶. آیه الله عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه و رهبری در اسلام/ ۱۳۴، مرکز فرهنگی رجاء، چاپ چهارم ۱۳۷۵.
۷. علی ربانی گلپایگانی، ماهر علم الکلام، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، چاپ اول ۱۳۷۶ ش.
۸. ر. ک: شهید ثانی، تمهید القواعد/ ۳۲، مکتب الاعلام الاسلامی فی الحوزه العلمیه بقم المقدسه، چاپ اول ۱۴۱۶ ق.
۹. میرزا علی مشکینی، اصطلاحات الاصول/ ۱۸۰، دفتر نشر الهادی قم، چاپ چهارم، آذر ۱۳۷۶.
۱۰. آیه الله عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه و رهبری در اسلام/ ۱۳۴، انتشارات مرکز فرهنگی رجاء، چاپ چهارم ۱۳۷۵.
۱۱. استاد مرتضی مطهری، آشنایی علوم اسلامی، ج ۳/ ۷۰-۷۱، انتشارات صدرا، چاپ هجدهم، آذر ۱۳۷۶.
۱۲. علامه حلی، کشف المراد/ ۳۴۸، ناشر قم مؤسسه نشر اسلامی.
۱۳. نک: مهدی هادوی، مبانی کلامی اجتهاد/ ۲۲-۲۴، قم، مؤسسه فرهنگی خانه



خرداد، ۱۳۷۷.

۱۴. شیخ انصاری، کتاب المکاسب/۱۵۳، چاپ قدیم رحلی یک جلدی.
۱۵. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲/۴۵۹، قم، چاپ مهر.
۱۶. آیه الله مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، ج ۱، کتاب البیع/۴۳۸.
۱۷. از جمله امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲/۴۵۹.
۱۸. آیه الله خوئی، التفتیح فی شرح العروه الوثقی، الاجتهاد والتقلید/۴۲۴، تقریرات ابیحات به قلم آیه الله میرزا علی غروی تبریزی، چاپ سوم، قم، ۱۴۱۰ق.
۱۹. عضدالدین ایجی، شرح موافق، ج ۸/۳۴۴، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
۲۰. محسن کدیور، حکومت ولایت/۱۱.
۲۱. ر.ک: آیه الله محمد مؤمن قمی، مقاله ولایه الولی المعصوم(ع)، در مجموعه مقالات، دومین کنگره جهانی امام رضا(ع)، ج ۱.
۲۲. آیه الله سید محسن حکیم، مستمسک عروة الوثقی، ج ۱/۱۰۶، آیه الله خوئی، التفتیح، ج ۱/۴۲۴، آیه الله سید احمد خوانساری، کتاب جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، ج ۳/۱۰۰، تهران، ۱۴۰۵ چاپ دوم.
۲۳. سید مرتضی در مسئله امامت و تعیین امام(ع) از جانب خداوند و قبول آن از جانب مردم می گوید. «والذی من فعله هو ایجاد الامام... وما يرجع الی الامام، هو قبول هذا التكلیف وما يرجع الی الامه هو تمکین الامام من تدبیرهم ورفع الحوائل والموانع عن ذلك، نک سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام/۴۱۹، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۱ و شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۱/۷، چاپ نجف، ۱۹۶۳م، ۱۳۸۳ق.
۲۴. سوره سبأ، آیه ۳.
۲۵. آیه الله جوادی آملی، ولایت فقیه «ولایت فقاہت و عدالت»/۱۴۳، نشر رجاء، چاپ چهارم.



۲۶. سید مرتضی، امامت و غیبت «المقنع فی الغیبه»، ترجمه واحد تحقیقات مسجد جمکران، ج ۷۸/۲، چاپ اول، انتشارات مسجد جمکران، شعبان ۱۴۱۷ ق، ۱۳۷۵ ش.

۲۷. دلیل لطف به عنوان یک مبنا، پایه و اساس استدلالهای فراوانی را در کلام، اصول فقه و فقه تشکیل می دهد و مقصود از آن، همه زمینه ها و مقدماتی است که در ترقی انسان به کمال نهایی اش تأثیر دارد. از این رو تکلیف، حدود، قصاص تعزیرات، تعیین نبی و امام و عصمت آنان را لطف دانسته و آن را به دلیل آن که نقض غرض لازم نیاید، بر خداوند حکیم لازم شمرده اند. برای اطلاعات بیشتر در این مورد، نک عبدالرزاق لاهیجی، گوهر المراد/ ۳۵۱، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲ ش و شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۱/ ۶۹-۱۱۲، چاپ نجف، ۱۹۶۳ م.

۲۸. علامه حلی، باب حادی عشر/ ۲۱۵-۲۱۶، انتشارات علامه، قم، شهریور ۱۳۷۲.

۲۹. سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام/ ۴۰۹-۴۱۰، هر چند که سید مرتضی بر آن است که ضرورت ریاست امام معصوم را از باب لطف در تمام زمانها ثابت کند (از این رو یکی از شرایط رئیس را عصمت بیان می کند) اما ادله را که در مورد ضرورت وجود رئیس بیان می کند عصر غیبت امام معصوم را نیز شامل می شود.

۳۰. شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۱/ ۷۱، چاپ نجف، ۱۹۶۳ م:

«والذی یدل علی أنها لطف: ما علمناه بجریان العادة: من أن الناس متى كان لهم رئیس منبسط الید، قاهر عادل ... كان الناس -مع وجوده- الى الصلاح اقرب ومن الفساد أبعد ... وهذا امر لازم لكمال العقل. من خالف فيه لا تحسن مكالمته.»

۳۱. علامه حلی، باب حادی عشر/ ۲۱۵، انتشارات علامه (قم) ۱۳۷۲ ش.



۳۲. امام خمینی در این مورد می فرماید:

«حفظ النظام من الواجب الأكیده واختلال امور المسلمین من الأمور المبغوضه ولا یقوم ذلك ولا یسد عن هذا الإیوال وحکومة مضافاً إلى أن حفظ ثغور المسلمین عن التهاجم وبلادهم عن غلبة المعتدین واجب عقلاً وشرعاً ولا یمكن ذلك الا بتشکیل الحکومه وکل ذلك من اوضح ما یحتاج الیه المسلمون، ولا یعقل ترک ذلك من الحکیم الصانع...»

ر.ک: امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲/ ۴۶۱.

۳۳. همان:

«... فما هو دلیل الامامة بعینه دلیل علی لزوم الحکومه بعد غیبه ولی الامر (ع) فهل یعقل من حکمة الباری الحکیم اهمال الملة الاسلامیه وعدم تعیین تکلیف لهم»

۳۴. حضرت آیه الله جوادی آملی و استاد علی ربانی گلپایگانی تعیین ولی فقیه در عصر غیبت را بر خداوند از باب لطف واجب می دانند. ر.ک: جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری/ ۱۶۳، انتشارات الزهراء و علی ربانی گلپایگانی، دین و دلت/ ۱۴۲، ۱۴۴.

۳۵. محسن کدیور، حکومت و ولای/ ۳۶۸، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ش.

۳۶. آیه الله نائینی، تنبیه الامة وتنزیه الملة/ ۴۱.

۳۷. شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۱/ ۶۹ در این مورد می گوید:

«الذی یدل علی ذلك (وجوب الامامة): ما ثبت من کونها لطفاً فی التکلیف العقلی لایتم من دونها فجرت مجری سائر الانطاف فی المعارف و غیرها من أنه لا یحسن التکلیف من دونها»

۳۸. مهدی حائری، حکمت و حکومت/ ۱۷۲ [بی تابی جا].

۳۹. محسن کدیور، حکومت و ولای/ ۲۲۳.



۴۰. برای مطالعه بیشتر در این مورد مراجعه کنید به مقدمه پیشینه ولایت فقیه، در همین نوشتار.
۴۱. از جمله علمای بزرگ که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به طرح مسئله ولایت فقیه در کتب کلامی پرداختند می توان آیه الله جوادی را نام برد. ایشان در کتاب وحی و رهبری و کتاب ولایت فقیه (ولایت فقاقت و عدالت) و کتاب ولایت فقیه و رهبری در اسلام، به این بحث پرداخته اند.
۴۲. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۵/۴۲۱-۴۲۲.
۴۳. لطف الله صافی، ضرورت وجود الحکومة او ولایة الفقهاء فی عصر الغیبه/۱۲-۱۳.
۴۴. ر.ک: سید مرتضی، الشافی فی الامامة، قم، مؤسسه الصادق، ۱۴۱۱ق، ج ۱/۴۷ و علامه حلی، الالفین/۲۴، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹ق و سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، تحقیق سید احمد حسینی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۱/۱۸۶، ۱۴۱۱ق.
۴۵. حسن بن یوسف حلی، تذکرة الفقهاء، قم، مکتبه المرتضویه، بی تا، ج ۱/۴۵۲.
۴۶. ابن سینا، الشفاء (الالهیات) قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی، ۱۴۰۴/۴۵۳.
۴۷. نک: ابونصر فارابی، آراء اهل المدینة الفاضله/۱۲-۱۶۰، بیروت، دارالمشرق ۱۹۷۳م و کتاب جمهوریت افلاطون، دفتر هشتم و نهم.
۴۸. جوادی آملی، ولایت فقیه (ولایت فقاقت و عدالت)/۱۴۴.
۴۹. ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی (سوره طه، آیه ۵۰).
۵۰. ابن سینا، الشفاء (الالهیات) چاپ تهران/۶۴۷:

«والحاجه الى هذا «بعث الرسل» فی ان یبقى نوع الناس یتحصل وجوده اشد من الحاجه الى إنبات الشعر علی الأشفار وعلی الحاجیین ... فلا یجوز أن یكون العناية الازلیه تقتضی تلك المنافع ولا تقتضی هذه»

۵۱. خواجه طوسی، رساله الامامه «نقد المحصل»/۴۲۹.



۵۲. دلیل «لی» در مقابل لفظی، عبارت از دلیلی است که لفظ خاص در آن نیست، اجماع و سیره در زمره ادله لی و آیات و روایات از جمله ادله لفظی هستند. ر.ک: میرفتاح مراغی، العنارین/۵۶۴، چاپ مؤسسه نشر اسلامی و آیه الله جوادی آملی، ولایت فقیه (ولایت، فقاها و عدالت)/۳۹۷. با توجه به این که در دلیل لی لفظ خاصی وجود ندارد تا بتوان به اطلاق آن شک باید نمود باید به قدر متیقن آن اکتفا کرد.

۵۳. بعضی بر این باورند که مسئله ولایت فقیه در اداره جامعه اسلامی و این که رهبری در صورت وجود مصلحت اهم بتواند اقدامات لازم را در جهت تحصیل آن انجام دهد و دارای اختیارات وسیع در این زمینه باشد، امری است که عقل به روشنی آن را درک می کند. بنابراین در مسئله اداره جامعه، رعایت مصلحت اهم جامعه به عنوان قدر متیقن است.

۵۴. نهج البلاغه، خطبه ۳: روشن است که حضرت حضور بیعت کنندگان را مجوز حق حاکمیت بیان نمی کند، بلکه مجوز مشروعیت حکومت همان تعهدی است که خداوند از علما گرفته ... و دلیل آن این است که حضرت قبل از بیعت مردم بارها از حق غضب شده خود سخن گفته است اما این که قبول را منوط به حضور مردم کرده است، از باب الزام کردن مردم است به آنچه خود را به آن ملزم کرده اند و اتمام حجت است. به علاوه با بیعت مردم، حکومت کارآمد شده و زمینه فعالیت فراهم می گردد. بنابراین، حکومت حضرت که مشروعیت الهی داشت با بیعت مردم کارآمد نیز شد. در این صورت اگر حضرت قبول نکند عندالله مستول است. (قبلا بیان شد که مسائل کلامی لوازم فقهی نیز دارند و این از آن موارد است).

۵۵. آیه الله جوادی، ولایت فقیه/۱۴۳ و دین و دولت، علی ربانی گلپایگانی/۱۲۶، ۱۲۷.

۵۶. آیه الله جوادی، عرفان و حماسه/۲۵۹.

۵۷. ر.ک: علی ربانی گلپایگانی، دین و دولت/۱۲۸.

۵۸. قاضی عضدالدین ایجی:



«نصب الامام عندنا واجب علينا سمعنا ... وقالت الامامية
والاسماعيلية لا يجب نصب الامام علينا بل على الله سبحانه ... لحفظ
قوانين الشرع ...»

شرح المواقف، المواقف، ج ۸/۳۴۵، افست، منشورات شریف رضی،
۱۴۱۲ق، ۱۹۰۷م، ۱۳۲۵ق، مطبعة السعادة مصر.

۵۹. عبدالرحمن ابن خلدون، کتاب مقدمه ابن خلدون/۴۶۵:

«وقصارى امر الامامه، انها قضيه مصلحتها اجماعيه ولا تلحق بالعقائد.»

۶۰. واعلم ان الكلام فى الامامه ليس من اصول الديانات، غاية المرام فى علم الكلام/۳۶۳.

۶۱. و مباحثها عندنا من الفروع وانما ذكرناها فى علم الكلام تأسيسا بمن قبلنا، شرح
المواقف، ج ۸/۳۴۴.

۶۲. استاد مطهری، امامت و رهبری/۴۵، انتشارات صدرا، چاپ چهاردهم،
فروردین ۱۳۷۲.

۶۳. ر.ك: باقلانی، التمهيد، چاپ قاهره، ۱۹۴۷م و ۱۳۶۶ق، ص ۱۸۱، ۱۸۴،
۱۸۵، ماوردی: الاحكام السلطانيه/۱۸، و کتاب شرح العقائد النسفيه/۱۸۵،
ابن قدامه (م ۶۳۰)، المغنى، ج ۱۰/۵۳، (۱۲ جلدی) دارالکتب العربی.

۶۴. تفتازانی، شرح مقاصد، ج ۵/۲۶۳، قم، شریف رضی، ۱۴۱۱ق.

۶۵. علامه حلی، تذکره الفقهاء، من منشورات المكتبة الرضويه لاهياء الآثار
الجعفریه، ج ۱/۴۵۳:

«... لا يجوز عندنا تقديم المفضول على الفاضل خلافا لكثير من العامة

للعقل والنقل.»

۶۶. ر.ك: باقلانی، التمهيد/۱۸۱، شرح العقائد النسفيه/۱۸۵، شرح العقائد
الطحاوية/۳۷۹-۳۸۱ و شرح مقاصد، ج ۵/۲۳۳، ۲۵۷.

۶۷. اهل سنت فقاهت را نیز در مورد رهبر لازم می دانند و در این مورد گفته اند:



«الجمهور على أن اهل الإمامه من هو مجتهد في الاصول والفروع
ليقوم بأمر الدين متمكنا من إقامة الحجج وحل الشبهة في العقائد
الدينية مستقلا بالفتوى في النوازل (أمور حادث) و فصل الحكومات
ورفع المخاصمات ولم يتم ذلك بدون هذا الشرط».

ر.ك: الاجتهاد والحياة، دكتور مصطفى البقاة، مركز الغدير للدراسات الاسلامی
[بی جا] ۱۹۹۷م، و شرح مواقف، ج ۸/۳۴۹ مصر، مطبعة السعادة چاپ
۱۹۰۷م، و ابوبکر باقلانی، التمهيد/ ۱۸۳.

۶۸. باقلانی، التمهيد/ ۱۸۱، ۱۸۳.

۶۹. علی ربانی گلپایگانی، دین و دولت، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی/ ۱۳۲.

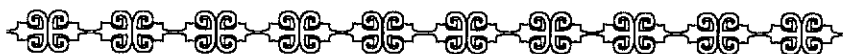
۷۰. البته این اختیار تکوینی است نه تشریحی، زیرا از نظر تشریحی مردم ملزم به پذیرش
ولایت فقیه جامع شرایط می باشند.

۷۱. یکی از علمای معاصر در این مورد می گوید:

«نوع دوم، بحث درباره ولایت فقیه به مفهوم انشایی است که نتیجه
بحث یک جمله انشایی به معنای امر و دستور است به این صورت که
«باید مردم فقیهی را که دارای شرایط موجود دراصل پنجم قانون
اساسی باشد به ولایت انتخاب کنند»... بر طبق این نظر نقش اصلی
در دادن ولایت به فقیه با مردم است.»

ر.ك: صالحی نجف آبادی، ولایت فقیه حکومت صالحان/ ۴۶، بر اساس این مبنا
چون بحث از ولایت فقیه بحث از تکلیف مردم نسبت به آن است و باید و نباید
معمولاً در فقه مورد بررسی قرار می گیرد اگر از این منظر به آن نگاه کنیم آن را
مسئله فقهی دانسته ایم. (همان).

۷۲. کاشفیت انتخاب مردمی و خبرگان مانع از کم ارج شدن آرای عمومی نیست
همان طور که کاشف بودن آرا نسبت به پیامبران و امامان موجب و هن رأی توده



- عقلانمی شود. ر. ک: حائری شیرازی، ولایت فقیه/ ۴۲.
۷۳. صالحی نجف آبادی، حکومت صالحان، مؤسسه خدماتی-فرهنگی رسا، قم، چاپ اول، پاییز ۱۳۶۳ هـ. ش/ ۴۵.
۷۴. مجله حکومت اسلامی، سال دوم، شماره ۶، زمستان ۱۳۷۶.
۷۵. همان.
۷۶. عبدالکریم سروش، باور دینی، داور دینی، کتاب فربه تر از ایدئولوژی/ ۴۹، مؤسسه فرهنگی صراط، اسفند ۱۳۷۲ ش.
۷۷. یکی از علمای معاصر در این مورد می گوید:

در «ولایت فقیه» دو دیدگاه وجود دارد: یکی ولایت فقیه به مفهوم خبری و دیگری ولایت فقیه به مفهوم انشائی ... نوع اول بحث درباره «ولایت فقیه» به مفهوم خبری مثبت است به این صورت که «فقه‌های عادل از طرف خدا منصوب به ولایت هستند» طبق این نظر مردم در دادن ولایت به فقها سهمی ندارند بلکه وظیفه دارند بی چون و چرا ولایت آنان را که فرضاً از جانب خداست بپذیرند. نوع دوم: بحث درباره «ولایت فقیه» به مفهوم انشائی به معنای امر و دستور است به این معنا که «باید مردم فقیه‌ی را که دارای شرایط موجود در اصل پنجم قانون اساسی باشد به ولایت انتخاب کنند ... و طبق این نظر نقش اصلی در دادن ولایت به فقیه با مردم است.»

ر. ک: ولایت فقیه حکومت صالحان، صالحی نجف آبادی/ ۴۶ و ۴۷.

۷۸. نعمت الله صالحی نجف آبادی، ولایت فقیه و حکومت صالحان/ ۵۰، مؤسسه فرهنگی رسا، ۱۳۶۳ ش.
۷۹. همان/ ۵۲.
۸۰. محمدهادی معرفت، ولایت فقیه/ ۵۸، ۵۹.

